

اغزلی زکیت سرخ و نیش زما و چیزی که منسوب لغیر باشد غشی بالغی
پهوشش شدن و پهوشش کردن پویشیدن و تازمانه زدن و جماع کردن
باردن و نزدیکی کردن غلی بالغی خوش شدن و یک جز آن غنی مالن در اول نیاز
و کردیست از قبله عطفان غلی جمع غایب و معنی آن گذشت غواشی بر دروغ
غاشبه و معنی آن گذشت غوی بنده یا کراهی غی بالغی و شکر یا کراهی
و کراهی و نوازی و روی و روی است در جهم **باب الفاء مع الفاضل** بالغی
جوان شدن و جوان نمودن فنی جوان و جوانمرد و صاحب کم فاقه بالغی و
فتیا بالغی از پندار حکم کن فقیه در سید **فتا** بالغی نیست و زایل شدن و
سنگین و آتش فروز شدن و لا تقو یعنی میفرمودم قال الله تعالی لغنوا
تذکره یوسف درین آیه لا تقو یعنی میفرمودم قال الله تعالی لغنوا
و سنگین شدن آن و سنگین شدن کما و سنگین شدن خمر را یعنی و در برافقاندن بر
کسی و خوش شدن نیز کف کردن آن **فجیا** ناکاهه کردن کسی را و هجوم کردن بر کسی
و جی کردن فنی دوری در میان دوران و میان دور و نوا و میان دوساق و میان
و در پایشتر **فجواد** شکاف و زمین فراخ و گمان کرده ازان دور باشد **فجشاء**
بالغی کا بد و زنا **فجیاد** و **فجوی** معنی سخن پوشیده و مخوف آن **فجی** بالغی و کله
افراز چون میاز ویر و کشید و وزیر و مانند آن و بیکر نیز آمده **فدا** بکفر از پندار
خود خا ص کند و از سر بهما کند و خراس کردن و خریدن خود را بجان و جین ندی بالغی
و آنکه بالغی بنا بر غله و باره خوردنی از قسم خود را و جیم چیزی **فدا** بالکسر و پسما
جمع فزده و بالغی که در و افرا و دور و آنکه جمع و کمال است یعنی خوف الفه و معنی همکار
در میان که در هست و این مثل است در آنچه چیزی مشتمل بر چیزی نای دیگر باشد و با
تغی و تشدید را پویشیدن و در زو لقب خوبی است مشهور و لقب می است سنه صاحب صاج
افز است

و شرح است غی بغضمان کواخز نوز نه و جزیره است **فردی** بالغی و پشیمان
و جد امکان جمع **فردی** بغضمان در رخ بر ما فشن و پشیمان و مدعوش شدن
فدا بالغی با دی که از کس جدا شود و آواز بر نیاید و با کسی آرزو آنست
افشا بالغی و بی بهره و مهر است فاش را با نجاست ابو علی نوبی صوی معرب
افشا بالغی فاش و نوا او مواسی و بسیار است آن **افشا** بالغی فراخ بودن امکان
و در میان نکردن درم و ساختن خانه و زمین فراخ و موصلیت بحدی و کله
آبی که بر زمین درون بنوا باشد و درون فنی ساختن سر و چیزی آنچه **فصلی**
بالغی زیاد و شکر نماند ناقص **فخشا** بالغی و دفع خاد جمع فاضل **فخشا** بالغی گویند
و چشم کردن و پوستی که با بره بر آن آید از هم **فخشا** بالغی بری شدن و نیت
سازن و بالکسر پیش خانه که فراخ و گشاده باشد و کرد و در خانه **فخشا** بالغی بگردد
سنگین که آرزو است بقلب گویند و کوهی است بجای **فخشا** بالغی از آن هر چه و کله
که ریش سرداران بنامند و مردم بر آنکه و در هم و آنچه با هم و کله که در میان
کردی مشتمل باشد و سایر وقت و نوا **فی** بالغی و سکون یا جرحه در آخر باران
و باره از مرغغان و جانان فراخ و غنیمت و بعضی گفته اند که غنیمت است که یکی از خار
که منته شود و فنی است که یکی **فیاد** و **فیاد** جمع و بعضی گفته اند فی مایه نیم روز
و غل سایه پیش از نیم روز **فیاد** **فیاد** تاجیه است انظر آیه سبحان
مولد الولف فاراد و بعضی گفته اند فاراد بیده از است **فیاد** و **فیاد**
بالکسر و نسبت بدلیغ **فیاد** بالغی و بی است نزدیک بفرق و بالغی و شکر و کله
با صفتان **فیاد** یعنی فاقه و موصلیت که با جرحه در آن مینویسد **فیاد** بالکسر
و فتح نون موش و پشموش که از بروج حاصل شده باشد و بروج موشی است بزرگ
جمله **فیاد** بالکسر و نسبت بجزاسان که از فاراد است بزرگ **فیاد** **فیاد**